

# حوزه‌های علمی دینی شیعی در ایران از آغاز اسلام تا دوره مشروطیت

دکتر محمد جعفر هرندی

در این نوشتار سعی بر آن است که نحوه پیدایش، چگونگی تشکیلات و ویژگیهای حوزه‌های علمی دینی در ایران که علاوه بر آموزش دینی بخش عمده‌ای از تعلیم و تربیت به معنای عام آن را عهده‌دار بوده‌اند، آن هم از آغاز ورود اسلام در سرزمین ایران تا شروع نهضت مشروطیت مورد بحث قرار گیرد.

این نوشته مشتمل است بر یک مقدمه و چند بخش.

در مقدمه نگاهی اجمالی داریم به شکل‌گیری آموزشهای دینی در حوزه تمدن اسلامی و مراکز و افراد شاخصی که کار تعلیم و تربیت دینی را عهده‌دار بوده‌اند. در مباحث بعدی به رواج تشیع پرداخته می‌شود، چه حوزه‌های علمی دینی هم اکنون بر تشکیلاتی اطلاق می‌گردد که هدف آن آموختن و رواج تشیع است و این امر می‌طلبد که نگاهی تا حدی فراتر از اجمال به رواج تشیع بیفکنیم.

در پی این بحث باید توضیح داده شود که چگونه تشیع به دستگاه حکومتی راه یافت و مذهب رسمی ایرانیان شد. دانستن این مطلب بدان جهت حایز اهمیت است که تعلیم و تربیت در ایران وقتی می‌توانسته پا گیرد که از پشتوانه حکومتی برخوردار باشد.

البته در خلال این مباحث اشاره به چگونگی تعلیم و تربیت در ایران پیش از رواج تشیع هم خواهد شد اما از آنجا که قبل از رسمیت مذهب شیعه در ایران حوزه علمی مصطلح در این سرزمین وجود نداشته و آنچه هم که بوده وابسته به دستگاه

خلافت بغداد و زاییده‌ای از آن محسوب می‌شده، زمینه‌ای برای بحث مستوفی وجود ندارد.

در بخش دیگر که قسمت اصلی را تشکیل می‌دهد، چگونگی تشکیل حوزه‌های علمی دینی و ویژگی آنها در دوره‌های حکومت ایلخانان مغول، صفویان، زندیه و افشار و قاجاریه مورد بحث قرار می‌گیرد.

سرانجام و در آخر میان حوزه‌های علمی شیعه مستقر در ایران و دیگر مناطق شیعه‌نشین که عمدتاً شامل عراق و جبل عامل می‌شود مقایسه به عمل خواهد آمد.

### مقدمه

رسم است که بحث در مورد تعلیم و تربیت دینی را با ذکر آیات و روایات مربوط به علم و نحوه برخورد مسلمانان با علما و دانشمندان، آغاز کنند که در این نوشته از این کار صرف نظر شده و فقط اشاره می‌شود به آنکه: پس از پیروزی دعوت اسلام در شبه جزیره عربستان و رواج آن در میان اقوام دیگر، طبعاً جامعه اسلامی آمیختگی ویژه‌ای به لحاظ نژادی و فرهنگی یافت و اقوام گرونده به دین جدید هر یک به نوبه خود عناصری از تمدن و رسوم و باورها و دانش خود را در بازار عرضه و تقاضا به نمایش گذاشتند و به دلیل آزادی نسبی که وجود داشت متاع آنان تا جایی که منع دینی نداشت خریدارانی یافت.

تبادل افکار و آشنایی اقوام با یکدیگر در طول سالها، تمدن اسلامی را که امروز شاهد آنیم به جهانیان عرضه داشت و در دل این تمدن، همانند هر تمدن دیگری آموزشهای دینی جایگاه خاص خود را پیدا کرد.

در اسلام و شاید در هر دینی وقتی سخن از علم و آموزش به میان می‌آید بلافاصله آموزشهای دینی به ذهن متبادر می‌شود و دین باوران هم برآنند که ابتدائاً احکام دینی را فراگیرند و پس از آن به آموختن دانشهای دیگر بپردازند و به همین جهت حوزه‌های علمی که در جامعه اسلامی شکل گرفت عهده‌دار آموزش مسائل

دینی بود.

اعراب که مخاطب نخستین قرآن کریم بودند و از زبان پیامبر (ص) تعالیم دینی را فرامی گرفتند، در یافتن معانی و مقاصد دینی مشکلی نداشتند ولی اقوام دیگر، هم به لحاظ بیگانگی با زبان عرب و هم به جهت ندانستن آداب و رسوم دینی که قسمتی از آن برخاسته از رسوم و آداب عرب بود و همچنین به دلیل فاصله زمانی که از نزول وحی و زمان بعثت داشتند، مجبور بودند برای پی بردن و فهم اهداف و احکام دین جدید، با زبان و رسوم عرب آشنا شده و با کسانی که پیامبر را درک کرده (صحابه) یا افرادی که یاران پیامبر را دیده بودند (تابعان) در تماس باشند.

این سه عامل موجب گشت تا تلاشهای علمی در حوزه تمدن اسلامی آغاز شود. مکتب ادبی (صرف و نحو) کوفی و بصری و مکتب فقهی مدنی و عراقی (اصحاب حدیث و اصحاب رأی) که همچنان پیامد آنها در علوم دینی به جاست، نخستین حوزه‌های علمی بود که در جهان اسلام به وجود آمد.

گرچه نحویان و صرفیان همت خود را صرف فهم لغات و دستور زبان عرب می کردند اما همه متفق القول بودند که کارشان با هدف فهم قرآن و حدیث و سرانجام پی بردن به احکام دینی دنبال می شود.

مباحث علمی و دانشمندان در جاهایی رشد کردند که علایق دینی بیش از جاهای دیگر بوده و وجود این گونه علایق هم وابستگی خاصی به حوادث تاریخی مرتبط با توسعه دین جدید داشته است.

مدینه، کوفه، بصره، مکه، دمشق مکانهایی بودند که دانشمندان برای کسب تعالیم دینی بدانها آمد و شد داشتند.

مورخان عموماً و تاریخ‌نگارانی که جنبه اجتماعی حوادث را از نظر دور نداشته خصوصاً برآنند که بیشتر حاملان علم در حوزه اسلامی مردمی غیرعرب (عجم) بوده که از آنان به موالی هم تعبیر شده است.

ابن خلدون می گوید: «چون عرب اهل علم و صنعت نبود، غیرعرب که دارای

تمدن بود عهده دار علم شد و در این میان فارسیان به دلیل تمدن ریشه دار خود در این راه کوشا بودند. این سیبویه است که استاد فن نحو می شود و آنگاه فارسی از پی او می آید و بعد از این دو زجاج. همه این دانشمندان تبار غیرعربی دارند. همچنین عالمان حدیث و اصول فقه و کلام و بیشتر مفسران عجم هستند.<sup>(۸)</sup> هر قدر از دوره های آغازین اسلام فاصله می گیریم نقش اقوام غیرعرب در آموزشهای دینی توسعه می یابد و در پی گسترش سرزمینهای اسلامی مراکز علمی هم در مناطق غیرعرب نشین مانند نیشابور، سمرقند، بخارا و اندلس رشد یافته و دانشمندانی چون بخاری، مسلم، ترمذی، ابن حزم اندلسی، ابن عبدربه الاندلسی، ابن خلدون، طبری، ابوالفتوح رازی و غزالی از گوشه و کنار این مناطق مرجعیت دینی و علمی پیدا می کنند.

در میان اماکن و دانشمندان یاد شده، ایران و ایرانیان نقش عمده در توسعه علم، بخصوص علم دین، به عهده داشته و گرچه زبان پهلوی و یا فارسی دری متروک بوده و به جای آن زبان عربی که زبان دینی بوده رواج یافته اما ایرانیان حتی در رواج زبان عربی با انگیزه دینی نقش بسزایی داشته اند.

همان طور که پیشتر هم اشاره شد حکومتها در رواج حوزه های علمی دینی سهم اصلی را ایفا می کنند چنانکه در اوج گسترش آموزشهای دینی «نظامیه بغداد» و نظامیه های دیگر با پشتوانه حکومت ایجاد شد و طالبان علم و ریاست و دیانت را به خود جلب کرد.

در آن زمان مباحث دینی که به دور از مناقشه و گفتگو نبود در همین حوزه ها به بساط نقد و بحث گذاشته می شد و هر کس رأی خود را به کار می بست و در چنین بستری فکری و اجتماعی بود که مکاتب کلامی و فقهی و ادبی مختلف به وجود آمد و تا وقتی مسائل علمی آمیخته به سیاست و یا حاکم بر سیاستمداران نشد دانشمندان در محیطی آرام و امن به کار خود مشغول بوده و نهایت مشاجره آنان طعنه زدن و خم به ابرو آوردن بود.

اما رفته رفته حوزه‌های علمی دینی آمیخته با سیاست و حکمرانی گشت و کسانی که روزگاری با مسالمت در کنار یکدیگر به تبادل آراء می‌پرداختند و لذت می‌بردند با استفاده از قدرت سیاسی، مخالفان خویش را با ضرب و شتم و زندان و حتی اعدام از صحنه بدر می‌کردند.

معتزلین که مردمی عقل‌گرا و عدالت‌طلب بودند در اوج قدرت، مخالفان خود را مرعوب نفوذ خویش در دستگاه خلافت مأمون کردند و همین امر هم موجب شد که این مکتب علمی پرآوازه مهجور گردد و مکتب تعصب‌آمیز اشعری جای آن را بگیرد.

بعدها میان دانشمندان سیاست‌گرا و مرتبط با حکومت چنین وقایعی کم و بیش و در اشکال متفاوت تکرار و موجب شد حوزه‌های علمی دینی خاصی در سرزمینهای مختلف و در زمانهای متفاوت شکل گیرد. در ایران بعد از اسلام حوزه‌های مصطلح و حتی مشابه آن چه پیش از این اصطلاح در جهان اسلام رواج داشت (حلقات درسی) وجود نداشت و شهرهایی که به عنوان مراکز علمی از آنان یاد شد بیشتر به خاطر دانشمندان برخاسته از آنها شهره شدند.

عالمان دینی که بسیاری از آنان ایرانی بودند برای آموختن علوم آن روز به کوفه و بغداد و احياناً مکه و مدینه و دمشق مسافرت می‌کردند و در میان این شهرها بغداد پرآوازه‌ترین مرکز علمی جهان اسلام بود. زمخسری که ادیب و مفسر و حدیث‌دان برجسته‌ای است و محل تولد او خوارزم است برای کسب علم و دانش به مکه رفت و در بغداد به کسب دانش پرداخت و به دلیل اقامت طولانی در کنار خانه خدا به «جارالله» ملقب گشت.

به یاد داشته باشیم که وی بر اثر حادثه‌ای یک پای خود را از دست داده بود و به جای آن از پای چوبی استفاده می‌کرد با این وجود رنج سفر به بغداد و مکه را برای فراگیری علم بر خود هموار می‌ساخت.

همانند زمخسری عالمان دیگری هم چه در ایران و چه در دیگر مناطق اسلامی

بودند که برای طلب علم به شهرهای یاد شده بخصوص بغداد مسافرت می کردند. نگاهی به زندگی این دانشمندان به خوبی می‌رساند که در آن روزگار حوزه‌های علمی یا (حلقات درسی) عمدتاً در شهرهایی مانند بغداد و مکه و مدینه و دمشق دایر بوده است. گرچه در ایران بعد از حمله مغول و بخصوص در دوره ایلخانان و تیموریان کم و بیش مدارس دینی رواج پیدا کرد اما نباید فراموش نمود که این گونه مراکز دینی بیشتر در سرزمین ماوراءالنهر مستقر بوده که امروزه از حدود جغرافیایی سیاسی ایران بیرونند و طبعاً در عنوان بحث ما نمی‌گنجد. آنچه بیشتر با بحث یاد شده تناسب دارد حوزه‌های علمی است که مستقلاً و به دور از نفوذ خلفا یا سلاطین غیر ایرانی در سرزمین ایران پا گرفت و این گونه حوزه‌ها بعد از رواج تشیع در ایران به وجود آمد و لذا می‌بایست ابتدا به چگونگی رواج تشیع و رسمیت آن در ایران پرداخت.

### رواج تشیع

اصطلاح شیعه که در عرف اسلامی به معنای پیروان و علاقه‌مندان آن علم است بعد از کشته شدن عثمان و به خلافت رسیدن حضرت علی (ع) به وجود آمد. در طول تاریخ به اقتضای زمان و مکان و رویدادها گاه شیعیان مورد ستایش و تمجید قرار گرفته و گاه دچار سرزنش و تعقیب و آزار بوده و حتی به همین اتهام به قتل هم رسیده‌اند.

ابن تیمیّه که تعصب وی در پابندی به ظواهر دین و دشمنی او با تشیع بی‌نیاز از بیان است با این که همواره از شیعیان به نام رافضیان یاد می‌کند، بر این باور است که شیعیان اولیه افرادی نیکو بوده و از اهل بیت روایت می‌کرده‌اند.<sup>(۳)</sup> او معتقد است که پیروان حضرت زید بن علی بن الحسین (ع) شیعه بوده و رافضیان گروه منشعب از آنانند که حمایت از زید را در قیامش علیه بنی امیه رها کرده (رفض کرده‌اند) و به همین جهت آنان به رافضی معروف گشته‌اند.

از سویی به قتل رسیدن شیعیان در تاریخ نمونه فراوان دارد تا جایی که دو فقیه نامدار شیعه مذهب با لقب شهید اول و شهید ثانی (شهیدین) معروف شده‌اند. در پی اقبال و ادباری که متوجه شیعه بوده، سرانجام این مذهب در جهان اسلام جایگاهی به خود اختصاص داده به طوری که توانست اولین حکومت مقتدر خود را در مصر و تحت عنوان خلافت فاطمیان تأسیس کند و در مقابل خلافت بغداد ایستادگی به خرج داده و آن را به مبارزه بطلبد و نیز از دیدگاه علمی، مذهب کلامی و فقهی خود را پیش از تأسیس حکومت با ارشاد امامان خویش و تلاش علما و محدثان رواج داده و در کنار دیگر مذاهب اسلامی بدان رسمیت بخشد. شیخ مفید و سیدمرتضی و شیخ طوسی در کنار عالمان سنی مذهب، روش شیعه را در بغداد رواج دادند و دستگاه خلافت هم از این دانشمندان حمایت کرده و وزیرانی شیعه مذهب را به کار گمارد.

اوج رواج تشیع در پایتخت اسلامی وقتی است که آل بویه نیروی اجرایی دستگاه خلافت را در اختیار می‌گیرد و به عزل و نصب خلیفه می‌پردازد<sup>(۳)</sup> و در همین زمان شیخ مفید که همراه دانشمندان اهل سنت در حوزه علمی دینی بغداد به سر می‌برد مورد احترام و ویژه امیر آل بویه قرار گرفت<sup>(۴)</sup> و در ایران از محمد بن علی بن بابویه قمی چون به دعوت رکن الدوله به ری آمد استقبال شاهانه شد.<sup>(۵)</sup> و بدین ترتیب شیعه در جهان اسلام جایگاهی یافت و در واقع به رسمیت شناخته شد.

این شناسایی گرچه از لحاظ سیاسی مواجه با مقاومت‌های فراوان بود، تا جایی که شیعیان همواره خود را به عنوان اقلیت مظلومی که حقوقشان دستخوش بیداد نالایقان قرار گرفته معرفی کرده و ادبیاتی حزن‌انگیز و حاکی از حق‌کشی و خون‌بار و پرمرثیه از خود به یادگار نهادند اما از دیدگاه علمی موقعیتی تقریباً مساوی با مذاهب دیگر در حوزه‌های دینی برای خود کسب کرده به طوری که دانشمندان شیعه مذهب همانند عالمان مذاهب دیگر و شاید به لحاظ تقوای کمی فراتر از

آنان مورد عنایت جامعه قرار گرفتند.

### شکل‌گیری تشیع در ایران

آل بویه و پیش از آن مردمی از خراسان و قم و کاشان هواخواه آل علی بودند؛ خراسانیان با دیدگاه سیاسی و قمیان و کاشانیان بیشتر به لحاظ علمی. علت این گرایش هرچه بوده از حوصله این بحث خارج است و جا دارد در گفتاری محققانه و به دور از شعار و تعصب بررسی و واریسی شود. همین قدر در اینجا باید یادآور شد که زمینه‌چنین‌گرایی در ایران وجود داشته و زمانی که دستگاه خلافت با حمله هلاکو خان مغول از هم پاشیده شد و جنبه تقدس آن شکست و در نتیجه زمینه برای اظهار وجود اقوام و پیروان مذاهبی که چندان دلخوش از حکومت بغداد نبودن فراهم گردید، ایرانیان و پیروان تشیع و عموماً دوستداران آل علی، فرصت یافتند تا از خلأ قدرت بهره‌جسته و برای استقلال ملی و مذهبی خود دست به تکاپوزنند.

با گذشت زمان و رسوخ اعتقادات اسلامی، در چنین جوامعی، دیگر جایی برای بازگشت به باورهای غیراسلامی پیشین، وجود نداشت اما شرایط لازم برای اثبات و دست یافتن به حقوق اسلامی فراهم گشت و لذا مردم و دانشمندان دینی بر آن شدند تا فرصت را مغتنم شمرده و معتقدات خویش را رواج دهند و یا دست کم از تنگناهایی که محصول حکومت بغداد و ترکان حامی آن بود رهایی یابند.

شیعیان ایران که از مغرب سرزمین خود در معرض بیداد خلفا بوده و از شرق دچار قتل و غارت ترکان و مغولان شده بودند، ظاهراً بیش از دیگران در پی اغتنام فرصت بوده و لذا همین که یورش سبغانه مغولان کمی فرونشست و ایلخانان تحت شرایط جدید به دین اسلام گرایش پیدا کردند، امرای مغول را با مذاهب تشیع آشنا ساخته و همین امر هم موجب شد که بعضی از مورخان و عالمان دینی شیعیان را متهم به حمایت از مشرکان سازند.<sup>(۶)</sup> شیعیان ایران سرانجام توفیق یافتند که



مغولان تازه مسلمان را به مذهب شیعه درآوردند و از قدرت آنان برای رواج آن بهره‌جویند.

پیش از آن که مغولان مسلمان در ایران مستقر شوند، چنانکه اشاره شد، مردم کم و بیش یا آیین تشیع آشنا بوده و عالمان هم ترویج این مذهب را عهده‌دار بوده‌اند، منتهی در کنار اهل سنت و بدون پشتوانه رسمی حکومتی. اما از قرن هفتم به بعد ایلخانان مغول مذهب شیعه را برگزیده و به نام بعضی از امامان (ع) سکه زدند.<sup>(۷)</sup>

هنگام سلطنت محمد خدا بنده علامه حلّی (ره) به دعوت آن ایلخانان به ایران آمد و با پشتوانه حکومت به رواج تشیع پرداخت.

«وی به قدری به سلطان الجاتیو نزدیک بود که سلطان راضی نبود هیچگاه از او جدا شود و لذا دستور داد برای علامه و شاگردانش مدرسه‌ای سیار فراهم سازند تا در زیر چادرهای کرباسی ضخیم که همراه سلطان حمل می‌شد جلسات درسی تشکیل دهند... وی کتابهای «منهاج الکرامه» و «کشف الحق» را هنگام اقامت در دربار سلطان تألیف کرد.<sup>(۸)</sup>

روشن است که حضور دانشمندی مانند علامه حلّی، که در فقه استاد و در فلسفه شاگرد خواجه نصیر طوسی بوده، در دستگاه حکومت مقتدر مغول تأثیر عمیقی در گسترش تشیع در سرزمین ایران داشته و لذا باید آغاز رسمیت تشیع در ایران را از این زمان دانست.

همین جا متذکر می‌شویم که اولین حوزه درسی دینی به روش معمول در جهان اسلام برای طلاب شیعه علوم دینی ایرانی در زیر خیمه‌های سلطان آن هم در سرزمین ایران ایجاد گردید و این حوزه علمیه مستقل از حوزه‌های اهل سنت محسوب می‌شد. همچنین باید یادآور شد که پس از حمله سلجوقیان به بغداد و در تنگنا قرار گرفتن شیعیان، شیخ طوسی به نجف مهاجرت کرد و حوزه علمیه آنجا را تأسیس و در شهر حلّه حوزه علمیه‌ای مشابه نجف بلکه در بعضی از ادوار قوی‌تر از

آن به وجود آمد. اما در ایران حوزه علمی دینی مستقلی وجود نداشت و از زمان حضور علامه حلی است که زمینه ایجاد چنین تشکیلاتی فراهم می‌گردد. اتفاقاً تمایل به استقلال فقه شیعه از فقه اهل سنت و پیراستن کتب فقهی شیعیان از آراء و اقوال اهل سنت هم به وسیله علامه حلی شروع شد. به دلیل زندگی ایلی و چادرنشینی خانهای مغول از مدرسه‌ای که برای ترویج مذهب شیعه در ایران بنا شده باشد خبری و اثری در دست نیست اما تأثیر چنین آموزشهایی در مردم نشانه‌های بارزی در تاریخ دارد که از آن جمله می‌توان به قیام سرداران اشاره کرد.

### سربداران و آموزشهای دینی

قیام سربداران که دولتشان مستعجل و بدون درخششی نیک بود، موضوعی است تاریخی و آنچه از این قیام بدین بحث مرتبط می‌شود پایگاه تشیع آن است. چه سبزواریان شیعه به اتکای تعالیم و آموزشهای عرفانی ناشی از محبت اهل بیت در پی حق جویی و رفع ظلم سربدار سپردند و در مقابل بیدادگران ایستادند اگرچه آنان هم مانند دیگر حاکمان برخاسته از مرز و بوم ایران چون جاه یافتند در چاه نفاق و خودبینی فرو افتادند و تیغ برهم کشیده و بر دیگران هم رحم نکردند. آنچه از تاریخ این گروه انقلابی به بحث حاضر مرتبط می‌شود این نکته است که چون خواستند انقلاب خود را نهادینه سازند، خویشتن را نیازمند اجرای مقررات دینی یافته، مقرراتی که با مذهب شیعه سازگار باشد. بر همین اساس از فقیهی شیعی مذهب که در جبل عامل می‌زیست برای عهده‌دار شدن مرجعیت دینی دعوت کردند. معلوم نیست که چرا این فقیه که بعدها به شهید اول معروف شد، از پذیرش چنین دعوتی امتناع ورزید در حالی که سلف او، علامه حلی با اشتیاق به دربار الجاتیو، که چندان باور دینی اش محرز نبود، رو آورد و توفیق زیادی هم یافت.

شهید اول به جای آمدن به ایران کتاب «اللمعه الدمشقیه» را برای سربداران فرستاد تا مستندی برای احکام فقهی آنان باشد.

این کتاب هم اکنون جز منابع معتبر فقهی و یکی از کتب درسی حوزه‌های علمی شیعه است. البته به دلیل ناپایداری حکومت سربداران نهادهای مدنی و از آن جمله حوزه‌های علمی دینی در دوره آنان پا نگرفت و اثری از آموزشهای دینی، جز آنچه متداول بوده از این دوره در حافظه تاریخ باقی نمانده است اما دعوت آنان از شهید اول می‌رساند که زمینه آموزشهای دینی در ایران آماده بوده و این آمادگی ظاهراً در دوره صفوی به بار می‌نشیند.

### حوزه‌های علمی دینی در دوره صفوی

صفویان که از خانقاه خروج کرده تا به حکومت دست یابند برخلاف امیران و شاهان دیگری که در ایران به حکومت نائل شدند، پیش از آن که بر زور بازو متکی باشند از اعتقادات مریدان خود کمک می‌گرفتند گرچه بی‌رحمی و آدم‌کشی که گویا لازمه حکومت در سرزمین ایران است وجه مشترک آنان و حاکمان دیگر بود. این گروه که بعدها مقبولیت همگانی در ایران یافتند، هر چند از باور دینی مریدان خود بهره می‌جستند اما باور آنان چندان با باور عمومی و حتی شیعه که صفویان مروج آن شدند، مطابقت نداشت.

شاید صفویان خانقاه اردبیل از آبشخور غالیان شیعه سیراب می‌شدند و لذا بیش از دیگر شیعیان در ابراز محبت به حضرت علی (ع) تظاهر کرده و بر لعن صحابه اصرار می‌ورزیدند.

غلو در محبت نسبت به آل علی و ابراز انزجار از دشمنان چندان با آموزشهای متداول شیعیان همخوانی نداشت چنان که روش تصوف و خانقاه‌نشینی هم به هیچ وجه مورد تأیید عالمان شیعه نبود. اما به هر صورت صفویان از هر دو زمینه (غلو در محبت و خانقاه‌نشینی) در تأسیس حکومت خویش نهایت استفاده را کرده

و موفق هم شدند.

شاه اسماعیل که بیش از همه پادشاهان آن دودمان به حضرت علی (ع) عشق می‌ورزید و مردم را به تولی و تبری وامی‌داشت، توانست با کمک مریدان جانباز خود مخالفان سیاسی خود را از میان بردارد و سلسله صفویه را بنیان نهد. همین که پادشاهی بر وی مسلم گشت و نوبت به اداره مملکت در حال آرامش رسید این مرد صوفی متوجه شد که نمی‌توان با آموزشهای تصوف کشور را اداره کرد هر چند بتوان با ارادت صوفیانه مریدان جنگ را پیش برد. لذا برای ادارهٔ کشوری که می‌رفت سلطنت شیعه در آن نهادینه شود محتاج آن شد تا از احکام فقهی شیعه استفاده نماید. احکام فقهی که پیشتر در حوزه‌های علمی مرتبط یا آمیخته با اهل سنت شکل گرفته بود.

الزام به اداره مملکت آن هم با روش قانون، که در آن زمان جز احکام دینی چیزی نبود، شاه را بر آن داشت تا کم‌کم از خانقاه فاصله گیرد و از فقیهان در ادارهٔ مملکت بهره‌مند شود و درست همان کاری را صورت دهد که پیش از او سربداران عارف‌پیشه در سبزوار کردند.

جالب توجه است که هم سربداران و هم صفویان از فقیهان جبل عامل برای مقصود خود دعوت کردند.

سربداران از شهید اول که اهل روستای «جزین» منطقه جبل عامل بود دعوت کردند و شاه اسماعیل هم از شیخ علی کرکی، معروف به محقق ثانی که او هم از مردم روستای «کرخ نوح» جبل عامل بود، درخواست کرد که به ایران بیاید البته دعوت شاه برخلاف دعوت سربداران با جواب منفی روبرو نشد و شیخ کرکی به دربار صفویه آمد و مرجع حل و فصل دینی ایرانیان گشت.

در پی حضور این فقیه در ایران، عالمان دیگری از جبل عامل به ایران و دربار صفویه آمدند که سرآمد آنان شیخ بهایی و شیخ حرّ عاملی بودند.

شیخ بهایی عالمی عارف مسلک و فیلسوف مشرب و مشجّر در علوم مختلف و

نسبتاً آزدمنش بود، در حالی که شیخ حرّ عاملی اخباری و متعصب در مرام خود بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که صفویان در آغاز کار از عالمان دینی ساکن ایران بهره‌مند شده باشند و دلیل این امر شاید آن باشد که در آن زمان حوزه علمیه شیعی در ایران دایر نبود و اکثر عالمان دینی ایرانی سنی بودند.

وقتی در تبریز سکه‌ی علی ولی‌الله زدند و خطبه خواندند، روز جمعه شاه رفت به مسجد جامع تبریز و فرمود مولانا احمد اردبیلی که یکی از اکابر شیعه بود بر سر منبر رفت و شاه خود به فراز منبر رفت و شمشیر جهان‌گیر برهنه کرد... گفت تبرا کنید... یک سوم از مردم «به آواز بلند بیش باد و کم مباد گفتند...» دو سوم دیگر «گفتند هر کدام که نمی‌گویید کشته می‌شوید، تمام از ترس خود گفتند»<sup>(۹)</sup>

و پس از این چون خواستند احکام فقه شیعه را اجرا نمایند کتابی که حاوی این احکام باشد در آن شهر نیافتند جز قسمتی از کتاب قواعد علامه که نزد مولانا زیتونی یافت شد.<sup>(۱۰)</sup> این رویداد به خوبی می‌رساند که نه تنها در ایران آن روز حوزه علمی شیعه وجود نداشت بلکه فقیهان هم مرجعیتی نداشتند.

البته عالمان شیعه که تباری ایرانی داشتند از دیرباز در جهان اسلام بودند اما بیشتر در عراق عرب می‌زیستند چنانکه حوزه علمی دینی بزرگ شیعه هم در نجف تأسیس شد.

محقق کرکی (شیخ علی) که در تاریخ صفویه از او به نام شیخ علی عرب یاد شده وقتی در پی دعوت شاه اسماعیل به ایران آمد از پشتوانه مالی و سیاسی و اجتماعی زیادی برخوردار شد و شاه مستمری هنگفتی همراه مزارع و روستاهایی در اختیارش قرار داد و به موجب دو فرمانی که بعدها از فرزند شاه اسماعیل (شاه طهماسب) دریافت کرد، در بسیاری از امور صاحب اختیار شد و کار عزل و نصب را به عهده گرفت و چون تا آن زمان فقیهی شیعی مذهب در دستگاه حکومتی چنین منزلتی نیافته بود جامعه دینی ایران بخصوص شیعیان که همواره در آرزوی قدرت یافتن تشیع بودند از وی پشتیبانی کرده و دستورهای وی را اطاعت نمودند.

محقق کرکی همراه با پرداختن به امور سیاسی و دینی به تربیت طلاب و تأسیس حوزه علمیه همت گماشت و بدین ترتیب وی بعد از علامه حلی که فعالیتش در تأسیس حوزه پیگیری نشد حوزه علمی پایداری را در ایران بنا کرد. این حوزه مشابه مؤسسات علمی نظیر نظامیه بود که در جامعه اسلامی سابقه داشت با این تفاوت که از کمک دولت شیعه مذهب صفوی بهره مند بود و هدف خود را رواج تشیع قرار داده بود.

صفویان که با کمک تصوف و خانقاه به سلطنت رسیدند رفته رفته از صوفیان فاصله گرفته و حتی به جنگ با آنان برخاستند و چون نفوذ فقها را به نفع خود ارزیابی کردند به تقویت ایشان پرداختند.

در آغاز، شاه طهماسب، که بیش از پنجاه سال بر ایران سلطنت توأم با آرامش کرد فراگیری علوم دینی آن هم فقط آموزشهای شیعه و تا حدی شیعه غلوآمیز را رواج داد و حمایت کرد و در پایان و هنگام اوج صفویان که مذاهب شیعه در ایران به عنوان مذهب رسمی نهاده شده شد فقیهان هم به مسلک اخباری که شعبه‌ای از تفقه متعصبانه بود رو آورد و شاید تعصب و قشرگری فقها و غلو شاهان صوفی موجب گشت که افغانهای سنی با اخذ فتوا از فقهای حجاز به ایران حمله کنند و سلطنت صفویه را براندازند.

در دوره صفویه فقیهان بسیاری از منطقه جبل عامل به ایران آمدند و از حمایت دولت و ملت برخوردار شدند.

تحت نظارت و تعلیم این فقیهان بود که دانش‌آموختگان از مدارس قزوین، هرات، اصفهان، که مراکز عمده اقتصادی و سیاسی و دینی بود به جامعه راه یافتند. وجود مدارس باقیمانده در این اماکن و شهرهای دیگر که اکثراً متعلق به دوره صفویه است و بزرگ‌ترین و پرموقفه‌ترین آنها مدرسه چهارباغ اصفهان می‌باشد حکایت از پشتیبانی سیاسی و اقتصادی دولت از مراکز علمی دینی دارد.

صفویان علاوه بر آن که زمینه را برای آموزشهای دینی و تشکیل حوزه‌های

علمی آماده می‌ساختند از دانش آموختگان این حوزه‌ها در مناصب اداری و شرعی و امور حسبیه استفاده می‌کردند و همین امر عامل مهمی جهت اقبال افراد به مدارس علمی بود. توجه پادشاهان صفوی به عالمان دینی که اوج آن در فرمان شاه طهماسب خطاب به محقق کرکی مشهود است، موجب شد که جوانان برای رسیدن به مقامات بالا که تا آن روز در اختیار صاحبان شمشیر و احياناً دبیران دربار بود، به حوزه‌های علمی دینی رو آورند تا هم از امکانات فراهم شده برای تحصیل دانش که تقریباً مجانی بود بهره گیرند و هم پس از آموختن دین به مراکز قدرت راه یابند. داستانهایی که در مورد شیخ بهایی و حضور او همراه عالم نمایان در مجالس شاه نقل شده ولو آنکه غیر واقعی باشد، حاکی از باورهای اجتماعی آن روزگار در خصوص عالمان دین است. موضوع دیگری که بسیار حائز اهمیت در رواج حوزه‌های علمی دین در ایران بوده، برقراری مجالس عزاداری و مرثیه‌خوانی برای امام حسین است.

پیش از استقرار صفویان در ایران شیعیان به طور خصوصی واقعه دلخراش کربلا را گرامی می‌داشتند بدون آن که مجالس تعزیه به سبک امروز (روضه‌خوانی) برقرار کنند.

آل بویه برای اولین بار در بغداد مراسم عزاداری به راه انداخته: «در سال ۳۵۲ معزالدوله دستور داد مردم در عاشورا گرد یکدیگر برآیند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند. هر یسه‌پزها هر یسه‌نیخته، آب نوشیدند، در بازارها خیمه به پا کردند و بر آنها پلاس آویختند، زنان بر سر و روی خود می‌زدند و بر حسین ندبه می‌کردند، در این روز بر حسین نوحه‌گری شد و ماتم به پا گردید.»<sup>(۱۱)</sup>

چنین مراسمی در بغداد آن هم در دوره تسلط آل بویه برپا شد و در جاهای دیگر و دوره‌های بعد چنین مراسمی برپا نگشت و مردم هم خودبخود دست بدین کارها نزدند. تا این که در دوره صفویه با پشتیبانی حکومت همان شعار را زنده کرده و از

آن پس تاکنون رواج کامل یافت که هنوز ادامه دارد. علاوه بر آن مجالس عزاداری هم بر آن افزوده شد.

تنها ملایان و دانش آموختگان مدارس دینی حق داشتند در مجالس عزاداری بر منبر رفته و واقعه عاشورا را برای مردم بازگو کنند.

از طرفی این گونه مجالس به دلیل آن که در آنها اطعام و پخش شیرینی و شربت صورت می گرفت برای مردم جاذبه داشت و از سوی دیگر به خاطر پرداخت وجه به کسانی که واقعه عاشورا را بازگو می کردند برای عالمان دینی هم منبع درآمد بود، چنانکه امروزه هم چنین است.

شاهان، امیران، مالکان بزرگ و تجار تأمین کننده هزینه این گونه مراسم بودند و موقوفاتی بدانها اختصاص می یافت و طبیعی است که توجه شاه به این گونه امور مشوق دیگران بخصوص نزدیکان به دستگاه حکومت بود. و کسانی هم بودند که برای یافتن موقعیت و مقام در جامعه و دستگاههای دولتی اموال خود را در این راه وقف کرده یا به مصرف می رسانند. همه این عوامل موجب گشت تا طلاب علوم دینی روز به روز افزون شده و عالمان دینی ایرانی که چندان ارتباطی با دیگر مراکز علمی اسلامی نداشتند در نقاط مختلف ایران پراکنده شدند.

پیش از دوره صفویه کمتر کتب دینی به زبان فارسی نوشته می شد ولی در دوره صفویه کتب فارسی دینی آن هم از عالمان بزرگ در دسترس همگان قرار گرفت. کتابهای فارسی مرحوم علامه مجلسی یا جامع عباسی شیخ بهایی بیانگر این نکته است که در این دوره اعتقادات و احکام فقهی به وسیله نوشته های فارسی در میان اقشار مختلف جامعه رواج یافت.

این که ارزش علمی این کتابها در چه حدی است مورد بحث نیست بلکه آنچه مورد توجه می باشد این است که تا آن زمان شماری از کتب دینی، حتی کم ارزش آنها هم، به زبان عربی نوشته و به صورت شفاهی برای مردم فارسی زبان بازگو می شد.



علاوه بر این کتابهایی که در دوره صفویه به فارسی نوشته شد عمدتاً ترجمه سلیس و روان کتابهای عربی یا برگردان روایات و احکام فقهی بود که در کتب مرجع آمده بود.

حضور عالمان دینی جبل عاملی در ایران، که تسلط کامل بر زبان عربی و آموزشهای شیعه داشتند، بهره‌مند شدن ایرانیان از آنان و نگارش احکام و معتقدات به زبان فارسی موجب گشت که حوزه‌های علمی دینی در ایران رواج یابد و رابطه شیعیان با حوزه‌های علمی غیر ایرانی که عمدتاً در عراق و جبل عامل مستقر بودند کمتر شود.

در این زمان است که می‌توان گفت ایران دارای حوزه علمی دینی مصطلح شد و اکنون باید دید این حوزه‌ها چه امتیازات و چه کاستیهایی داشت؟

### خصوصیات حوزه‌های علمی دینی در دوره صفویه

در حوزه‌های علمی دینی اسلامی اساس کار، آموزش احکام و معتقدات دینی است و امور دیگر مانند فلسفه و تاریخ که تا حدی با مسائل دینی مرتبط است جنبه فرعی دارد.

سیر و سفری که دانشمند بزرگ جهان اسلام ابو حامد غزالی برای فراگیری علوم با هدف رسیدن به حقیقت و احکام داشته حاکی از چگونگی آموزش در حوزه‌های دینی است. غزالی پس از آنکه در طوس مقدمات علوم را فرا گرفت رهسپار جرجان شد تا از محضر استاد خود ابوالقاسم اسماعیل گرگانی بهره‌مند گردد و چون از جرجان به طوس بازگشت سه سال در آنجا ماند تا «همه تعلیقه‌ها را به خاطر سپرد» و پس از آن به نیشابور رفت و در جمع فقیهان نیشابور مشهور گشت و بعد از آن که به «شرف الملّه» و «زین الدین» ملقب، به استادی نظامیه بغداد برگزیده و عنوان حجت الاسلام را دارا شد.

غزالی در این سفرها در علوم معقول و منقول و عرفان توشه‌ها اندوخت و به

همین جهت توانست با فلسفه و فیلسوفان دست و پنجه نرم کند و در ردّ آنان کتاب بنویسد و با استدلالهای کلامی مردم را به واقعیت‌های دینی رهنمون شود و تا حدی درون‌گرایی عرفان را بپذیرد ولی کار عمده او توجه به متن شریعت از راه کتاب و سنت بود.

اوست که می‌گوید: «آنچه از پیغامبر (ص) به ما رسیده آن را به سر و دیده قبول کردیم، آنچه از صحابه رسید، بعضی گرفتیم و بعضی گذاشتیم، آنچه از تابعان رسید، ایشان مردانند و ما مردانیم.» و نیز او می‌گوید: «من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیان مذهب قرآن، نه ابوحنیفه را بر من خطی است و نه شافعی را بر من براتی.»

زندگی این دانشمند و آراء و کتابهایش به خوبی حاکی از علمی است که در حوزه‌های علمی اسلامی در زمانی که به اوج خود رسیده بودند تدریس می‌شده و طبعاً حوزه علمی دوره صفوی هم نمی‌توانسته از این وضع به دور باشد.

حوزه‌های علمی جدیدالتأسیس ایران ابتدا به فقه و بیان احکام دینی آن هم با روش تشیع پرداخته و در صدد بوده تا نیازهای مردم و حکومت نوپای صفویه را برآورده سازد. کتابهایی که محقق کرکی نوشته بازگوکننده چنین نیازهایی است.

کتاب بزرگ و عمده فقیه یاد شده «جامع المقاصد» است که نوعی شرح بر کتاب قواعد علامه حلّی می‌باشد و باید به خاطر داشت که علامه همان فقیهی است که به دربار الجاتیو آمد و حوزه علمی دینی را در زیر چادرهای در حال کوچ رواج داد و بعدها قسمتی از کتاب قواعد وی در تبریز دستور العمل دولت صفویه گشت.

کتابهای دیگر محقق کرکی بیشتر مرتبط با مسائل فقهی مطرح در آن روزگار است مانند رساله «جواز سجده بر گل پخته از خاک کربلا» که ظاهراً در پاسخ به این مسأله نگاشته شده آیا بر گل پخته‌ای که از خاک کربلا باشد می‌توان سجده کرد؟ و در آن رساله به این سؤال جواب مثبت داده شده است.

شعار تولی و تبری و به وجود آمدن گروه تبرائیان که کارشان دشنام به خلفای

سه گانه بود موجب شد همان فقیه کتابی با عنوان «نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت» بنویسد.

از سویی مسائل مالی حکومت صفویه و بهره مند شدن محافل دینی و در رأس آنها فقها از اموال دولتی موضوع اخذ خراج را مطرح ساخت و به همین جهت رساله قاطعه اللجاج فی حل الخراج» را محقق کرکی نوشت تا پاسخ فقیه دیگری را بدهد که اخذ خراج به وسیله صفویان را تحریم کرده بود.

به طور کل علما و حوزه‌های علمی دینی ایران به جهت حقانیتی که برای سلطنت صفویان قائل بودند و به لحاظ مرجعیتی که در مسائل و احکام دینی داشتند هم خود را مصروف پاسخگویی به این گونه مسائل کرده و بدین ترتیب مسائل تازه‌ای را به بحث و استدلال گذاشتند چنانکه زندگی جدیدی برای این عالمان دینی در ارتباط با قدرت حکومتی پیدا شده بود.

به صورت فشرده و خلاصه می‌توان ویژگیهای حوزه علمی دینی دوره صفویه را به شکل ذیل بیان کرد:

۱- حوزه‌های مزبور متکی به کمکهای مالی و سیاسی دولت بود و این حمایتها از طریق ایجاد موقوفات، تأسیس مدارس و دادن مناصب به دانش‌آموختگان صورت می‌گرفت.

در تاریخ آمده که در زمان شاه سلیمان «علمای دینی در ایران مهم‌ترین مقامها را دارند و در دربار در صف اول می‌نشینند و بر دیگر شخصیتهای مملکتی رجحان و برتری دارند.»<sup>(۱۲)</sup>

نیز نقل شده که «شاه عباس اول» در سال ۱۰۱۷ جمیع املاک شخصی خویش را به نام چهارده معصوم وقف کرد و حاصل آنها را برای سادات مقرر داشت و هم او بود که دو مدرسه در کنار میدان نقش جهان، یکی برای تدریس و اقامت ملا عبدالله و دیگری برای تدریس و اقامت شیخ لطف الله عاملی، ساخت. مدرسه ملا عبدالله در جنب سردر قیصریه در ضلع شمالی میدان نقش جهان هنوز برپاست

لیکن مدرسه شیخ لطف اله که به مسجد او چسبیده بود اکنون از حال آبادی افتاده است.<sup>(۱۳)</sup> همراه ادامه سلطنت صفویان افزایش قدرت دین، حوزه‌های علمی توسعه یافت تا جایی که شاه سلطان حسین خود در مسلک طلاب علوم دینی وارد شد و چون سلطان الغ بیک تیموری که در مدرسه سمرقند سکنی گزید شاه صفوی هم حجره‌نشین مدرسه چهارباغ اصفهان گشت، با این تفاوت که سلطان گورکانی دانشمند و با قدرت بود و در مدرسه تدریس می‌کرد ولی شاه صفوی طلبه‌ای کم‌سواد و حاکمی بی‌قدرت بود.

۲- چنانکه اشاره شد حوزه‌های علمی دینی اسلامی پذیرای دانشمندان همه مذاهب اسلامی بود و تمام عالمان دین، صرف نظر از قومیت و مذهبی که داشتند، با تفاوت‌های اندکی که ناشی از توجه اکثریت مردم یا حکومت به مذهب آنان بود، می‌توانستند در مدارس دینی، علوم مشترک میان مذاهب مانند ادبیات عرب و تفسیر قرآن و حدیث و علوم خاص مذهب خود چون کلام و فقه را فرا گیرند یا به دیگران بیاموزند اما حوزه علمیه ایران تحمل چنین وضعی را نداشت و با توجه به سیاست «سنّی‌کشی» شاهان صفوی و وظیفه خود را احیا کلام و فقه شیعه می‌دانست و به همین جهت به نظرات دیگر دانشمندان مسلمان که عموماً اهل سنت بودند بی‌توجه بود و اگر به کتب و مقالات آنان رجوع می‌کرد صرفاً برای ردّ نظریه آنان در جهت مبارزه با تشیع بود.

در چنین حوزه‌ای حتی عقاید شیعیان چون زیدیه و اسماعیلیه که وجوه مشترک فراوان با شیعیان دوازده امامی دارند بازگو نمی‌شد و از ابراز عقیده فلاسفه شیعه دوازده امامی هم جلوگیری می‌گشت.

باز هم باید یادآور شویم که همین کار با حضور علامه حلّی در ایران شروع شد و وی کتاب «منهاج الکرامه» را در اثبات حقانیت مذهب تشیع نوشت که ابن تیمیه - عالم متعصب سنی - معاصر او کتاب «منهاج السنه» را در ردّ آن تألیف کرد.

تفاوت عمده‌ای که میان نوشته‌های علامه حلّی با نگارشهای علمای صفوی

وجود داشت این بود که نوشته‌های علامه جنبه تخصصی داشت و در دایره حوزه‌های دینی مطرح می‌شد و با این که در ایران تألیف شده بود به زبان عربی و خطاب به دانشمندان بود اما نوشته‌های دوره صفویه بخصوص آنچه در مورد اثبات عقاید شیعه بود و صرف نظر از جنبه نگارش نخستین که به وسیله محقق کرکی و چند عالم دیگر تألیف شد - معمولاً به زبان فارسی آن هم خطاب به توده مردم بوده و با این که علامه حلّی در صدد پیرایش کتب فقهی از آراء اهل سنت بود ولی خود آموخته‌های همه جانبه‌ای از فقه و کلام اهل سنت داشت در حالی که عالمان حوزه علمیه دوره صفویه بیشتر و شاید به طور کل به آموزشهای شیعی روآورده و خود را بی‌نیاز از فقه و کلام اهل سنت می‌دانستند.

کتابهای مرحوم علامه مجلسی اعم از عربی و فارسی به نحوی حاکی از این امر است. وی کتابهای حق‌الیقین و عین‌الحیوه و حیات‌القلوب و جلاء‌العیون را به زبان فارسی ساده برای مخاطبان فارسی زبان نگاشته تا عقاید شیعه را اثبات کرده و تاریخ انبیاء و امامان شیعه را چنان که شیعیان بدان باور دارند باز گو کند و کتاب معروف و بزرگ خود بحار‌الانوار را به زبان عربی تألیف کرده تا احادیث مورد قبول شیعه را گرد آورد.

بدین ترتیب می‌توان گفت حوزه علمیه صفوی رابطه خود را با جهان اسلام در زمینه علمی قطع کرد و بیشتر زبان فارسی را برای نگارش کتب دینی به کار برد. به کارگیری زبان فارسی در بیان احکام دینی از نقاط مثبت این حوزه‌ها بود در حالی که قطع رابطه با مراکز علمی اسلامی نقطه ضعف بارز و شاید بزرگ‌ترین نقطه ضعف چنین محافل علمی محسوب می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که از زمان مرحوم مجلسی و کمی پیشتر از آن در اجازاتی که برای نقل حدیث از سوی مشایخ صادر می‌گشته چندان توجهی به اجازات شیوخ اهل سنت نمی‌شده در حالی که پیش از استقرار دولت صفویان عالمان و محدثان شیعه از عالمان و محدثان سنی اجازه روایت دریافت می‌کردند چنانکه محقق کرکی

می فرماید: «و اما کتابهای اهل سنت در فقه و حدیث، من بیشتر آنها را روایت می کنم، از مشایخ خودمان رضوان الله علیهم و از مشایخ اهل سنت خصوصاً صحاح ششگانه... موطأ امام عالم مالک بن انس، ساکن دارالهجره (مدینه) را به چند طریق از شیوخ علماء خاصه و عامه نقل می کنم و همچنین مسند امام محدث بزرگوار احمد بن حنبل و مسند ابی یعلی و سنن بیهقی و دارقطنی<sup>(۱۴)</sup>».

این سخن و روش محقق کرکی که می توان او را مؤسس حوزه های علمی دینی در دوره صفویه دانست، وقتی مقایسه شود با روش عالمان پس از او که در ایران و بخصوص اصفهان ساکن بودند و حاضر نبودند نه هیچ عالم دینی را به جمع خود راه دهند و نه ارتباطی با حوزه های علمی دینی مذاهب دیگر برقرار سازند، به ماهیت و روش حوزه های علمیه این دوره پی خواهیم برد.

مرحوم علامه مجلسی در مقدمه کتاب بحار الانوار پس از آن که نام مصادر و کتب مرجع خود را که همه از مؤلفات عالمان شیعه است ذکر می کند می فرماید: «اما به کتابهای مخالفان (اهل سنت) گاه برای تصحیح الفاظ و معانی خبر مراجعه می کنم مانند صحاح جوهری و قاموس فیروزآبادی... و گاه از کتب اخبار آنان (سنیان) با هدف ردّ بر ایشان یا بیان مورد تقیّه و یا به جهت تأیید آنچه از طریق ما (شیعیان) نقل شده، مطلبی را خواهم آورد<sup>(۱۵)</sup>».

از این بیان به خوبی استفاده می شود که عالم شیعی در آن زمان خود را بی نیاز از حدیث و آراء عالمان سنی می دانسته مگر آن که بخواهد آن را رد کند یا گواه بر حقانیت خود قرار داده و یا حدیثی را که ناشی از تقیه می پندارد مردود بشمارد. اما پیش از او عالمان شیعه مانند محقق کرکی، کتب اهل سنت را با تجویز مشایخ آنان نقل کرده و تجویز چنین نقلی را از افتخارات خویش به حساب می آورند.

۳- حوزه های علمی دوره صفویه رفته رفته از علوم عقلی فاصله گرفته و برخورد عالمان دینی با فلاسفه و عقل گرایان، که ایشان نیز به نحوی عالم دینی محسوب می شدند، شدت می یافت.

سرنوشت صدر المتألهین که بالاجبار مدتی از عمر خود را در یکی از روستاهای قم سپری کرد شاهد خوبی بر این مدعا است.

فلسفه و استدلال‌های عقلی پیش از این در ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی در اثبات عقاید، بخصوص خداشناسی و رد شبهات، جایگاه ویژه‌ای داشته و دانشمندان دینی به فراگیری آن توجه همه جانبه‌ای مبذول می‌داشتند تا بدانجا که قسمت عمده مباحث علم کلام متکی بر مبانی فلسفی بوده و هست. اما در دوره صفویه از آنجایی که مطالب علم کلام عمدتاً بر اثبات مبانی تشیع و رد عقاید اهل سنت در مسأله جانشینی پیامبر (ص) متمرکز شد و این گونه مباحث ریشه در نقل داشت فلسفه و اصولاً استدلال‌های عقلی کنار زده شد و حتی آن مقدار از علوم عقلی هم که در جهت اثبات اصول دین کارساز بود از شمار حوزه علمی خارج گشت و به همین جهت کتاب یا عالم کلامی یا فیلسوفی که محصول چنین حوزه‌های علمی باشد در فهرست کتب و نام علمای آن دوره یافت نمی‌شود با این که کتابها و نام عالمان بسیار از آن زمان به یادگار مانده است. البته فلاسفه‌ای چون ملاصدرا و میرداماد و یا حکیم لاهیجی در آن زمان می‌زیسته که در مقایسه با محدثان و عالمان دینی دیگر هم از لحاظ کمیت اندک بوده و هم از لحاظ منزلت اجتماعی اگر مبعوض نبوده احترام و موفقیت ایشان را نداشته‌اند و لذا یک استثناء محسوب می‌شوند.

۴- ویژگی دیگری که حوزه‌های علمی دینی دوره مورد بحث داشته گسیختگی آن از جهان اسلام است.

آنچه تاکنون گفته شد چنین گسیختگی و علل آن را می‌رساند اما بر این ویژگی بدان جهت جداگانه تأکید می‌شود که در اواخر دوره قاجار همین حوزه‌های علمیه و عالمان دین بودند که به فکر وحدت جهان اسلام آن هم از طریق مبادله فرهنگی افتادند.

صفویان که برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود دین و مذهب را وسیله قرار

داده و مسلمانان بسیاری را به جرم سنی بودن کشتند با بهادار دادن به عالمان دینی از یک سو و بی توجهی و ریاست طلبی همین عالمان از سوی دیگر موجب شکاف عمیقی در جهان اسلام و وحدت مسلمانان شدند.

در شهر اصفهان که روزگاری پایتخت صفویان بود، آرامنه و یهودیان در سکونت و کسب همسایه مسلمانان بودند و تعامل آنان نسبتاً مناسب بوده و هست ولی از آن زمان تاکنون هرگز یک نفر سنی نتوانست در آن شهر محل کسبی در بازار مسلمانان داشته باشد.

مردم که همواره احکام و آموزهای دینی را از زبان عالمان دینی فرامی گیرند و سخن آنان را حجت می دانند تحت تأثیر همین روش وحدت اسلامی را فراموش کرده و حتی گامی فراتر نهاده و مبارزه با سنیان را موجب ثواب و اجر اخروی می دانستند.

عالمان دینی هم در حوزه علمی خود چنان که شایسته است آراء سنیان را بازگو نکرده و حتی گاه آنان را در ردیف کفار به حساب می آوردند<sup>(۱۶)</sup>.

در حالی که پیش از این عالمانی چون شیخ طوسی به صورت مؤدبانه سخن فقهای اهل سنت را نقل کرده و همراه آراء عالمان شیعه نقد و بررسی می کردند و کتاب خلاف شیخ طوسی و یا «الاتتصار» سیدمرتضی گواه بر این مطلب است. گسیختگی جامعه شیعه از جهان اسلام و جنگهای پی در پی صفویه و عثمانیان باعث شد تا اروپاییان که از قدرت حکومت عثمانی به وحشت افتاده بودند، وجود حکومت شیعی مذهب ایران را برای خود شانس بزرگی به حساب آورند. وضع حوزه های علمی دینی پس از انقراض صفویه تا تشکیل سلطنت قاجار در غروب آفتاب سلطنت صفویان خورشید نفوذ روحانیان در اوج خود بود و علاوه بر آنکه سلطان خود لباس طلبگی بر تن کرده و حجره نشین شده اکثر فقها صاحب قدرتهای سیاسی بودند تا جایی که وقتی نادر قلی میرزا سران مملکت را برای تعیین نحوه حکومت به دشت مغان فرا خواند و به طور ضمنی سلطنت خود را مطرح ساخت و



برای آن شروطی و از آن جمله متروک شدن دشنام به خلفا و تعطیل شدن مراسم سوگواری امام حسین (ع) قرار داد، ملاباشی آن قدر نفوذ داشت که به وی بگوید: «پادشاهان حق ندارند بگویند که خدای عالم را چگونه باید پرستید، قوانین ما از طرف خدا بر پیغمبر نازل شده و راهنمای ما است و از آنجا که هر تغییری در مسائل مذهبی عواقب خطرناکی دربردارد، امیدوارم اقدامی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و از ارزش فتوحات شما بکاهد»<sup>(۱۷)</sup>.

البته این عالم دینی به دستور نادر کشته شد و یکی از موانع مهم که سد راه سلطنت افشاریان بود از میان رفت.

بعد از این واقعه اولین و مهم‌ترین ضربه‌ای که بر قدرت علمای دین در پی از دست دادن حامی اصلی خود یعنی سلطنت صفویه وارد شد، مصادره موقوفات از سوی نادر شاه بود.

از دست رفتن موقوفات موجب شد که حوزه‌های علمیه از رونق بیفتند و از آن تاریخ به بعد مردم بر آن شدند که خود مخارج علما را تأمین کنند اما مالیات‌های سنگین و بی‌توجهی نادر به عالمان شیعه حوزه‌ها و مدرسان علوم دینی را سخت در تنگنا قرار داد و به همین جهت از دوره نادری عالم یا کتاب دینی قابل توجه ولو در درجه پایین هم سراغ نداریم.

با مرگ نادر زندیان امور ایران را به دست گرفتند که این طایفه بیشتر به منازعات داخلی خود سرگرم بوده و تقریباً دوره آرامش جز در زمان کریمخان نداشتند که آن دوره هم بسیار کوتاه بود. به نظر می‌رسد عالمان و طالبان علم که زمینه مساعدی برای کسب دانش در ایران نمی‌دیدند، رفته رفته به خارج روآورده و رحل اقامت در نجف اشرف افکندند تا از دروس آن حوزه بهره جویند و از آن زمان به این طرف حوزه علمیه نجف و کربلا که با ظهور دولت صفوی رونق پیشین را تا حدی از دست داده بود مجدداً رو به آبادانی نهاد. می‌توان گفت در دوره افشاریه و زندیه حوزه علمی دینی در ایران دایر نبود تا چگونگی آن بررسی شود.

### حوزه‌های علمیه دوره قاجار

قاجاریه که هواخواه صفویه بودند و آغاز ورودشان به دستگاه سیاسی مقارن با قیام شاه اسماعیل بود، پس از رسیدن به سلطنت، سیاست و شیوه حکمرانی صفویان را دنبال کردند و ظاهراً بر آن بودند تا از این راه مشروعیت حکومت را اثبات کنند.

دومین پادشاه این سلسله یعنی فتحعلیشاه در سیاست مذهبی خود سخت دلباخته صفویان بود و از اقدامات او برمی آید که وی قائل بوده تهران را همانند اصفهان مرکز علمی شیعیان قرار داده و عالمان دینی را در آنجا گرد آورد ولی در این راه توفیق چندانی به دست نیاورد.

این پادشاه و وزرایش مدارس و مساجدی را بنا کرده که می توان به عنوان نمونه از مدرسه سلطانی کاشان (مدرسه امام خمینی) و مسجد شاه تهران (مسجد امام خمینی) که دارای موقوفات فراوان است نام برد.

فتحعلیشاه با علمای دینی رابطه نزدیک داشت و بر آن بود که نظر همه آنان را جلب کند. در زمان او نزاع بین اخباریان و اصولیان به اوج خود رسیده بود و هر دو گروه تلاش می کردند شاه را به حمایت خود برانگیزد و او هم با روشی متعادل بزرگان اخباری و اصولی را نوازش می کرد.

داستان آمدن میرزا محمد اخباری از عراق به دربار ایران و در پی آن مسافرت شیخ جعفر کاشف الغطا که فقیهی اصولی بود به ایران برای خنثی کردن اقدامات اخباریان فصل جالب و ضمناً بدفرجامی از تاریخ حوزه‌های علمی شیعه را بازگو می کند.

در دوره قاجاریه و بخصوص روزگار پادشاهی فتحعلیشاه به دلیل آرامش نسبی که بر جامعه حاکم شد حوزه‌های علمی ایران هم کم و بیش احیاء شد و عالمان دینی به همان سبق و سیاق دوره صفویه در ایران مجالس و محافل درسی را دایر کردند.

اگر بخواهیم به صورت فشرده ویژگی‌های حوزه‌های علمی دوره قاجار را بازگو کنیم باید متذکر شویم که:

۱- این حوزه‌ها با این که همانند حوزه‌های دوره صفویه از حمایت پادشاهان برخوردار بودند ولی چندان وابستگی به حکومت نداشتند بلکه این حکومت بود که می‌خواست خود را به نحوی وابسته به حوزه‌های علمی دینی بکند. اگر در آغاز حوزه‌های علمی ایران با حمایت پادشاهان صفوی پا گرفت ولی سرانجام استقلال مالی و اجتماعی یافت به طوری که دیگر محتاج حمایت مالی و سیاسی حکومت نبود.

۲- در حوزه‌های علمی دوره قاجار کمتر از حوزه‌های زمان صفوی به مباحث تفرقه‌انگیز و جر و بحث‌های کلامی پرداخته می‌شد و این امر شاید به علت نهادینه شدن تشیع در ایران بود که هرگز مخالفتی با آن صورت نمی‌گرفت و لذا عالمان دینی زمینه و نیازی برای اثبات عقاید مذهبی احساس نمی‌کردند. به جای مباحث کلامی تفرقه‌انگیز، محققان به مسائل فقهی و تا حدی فلسفی روآورده و نتیجه کار آنان به نسبت بیشتر و مفیدتر از چیزی بود که از دوره صفویه به جا مانده است.

۳- در دوره قاجار با این که صوفیان و عرفا همراه جمع شیعیان به صورت مسالمت‌آمیز می‌زیستند و گاه سران آنان در دستگاه حکومتی از نفوذ فراوان برخوردار بودند چنان که حاج میرزا آغاسی مدت سیزده سال صدارت عظمای محمدشاه قاجار را عهده‌دار بود و از طرفی اقطاب و مرشدان فرق مختلف تصوف در حوزه‌های علمیه همانند طلاب معمولی احکام دینی را فرا می‌گرفتند، اما متأسفانه گاه میان این دو گروه (فقیهان و صوفیان) مشاجره و جدال که به دور از خونریزی هم نبود به وقوع می‌پیوست که بحث در مورد این درگیریها مربوط به سیاست دینی آن دوره می‌شود و آنچه مربوط به بحث فعلی است این نکته است که منبع تغذیه علمی صوفیان (حداقل در باورها و نظریه‌پردازی) حوزه‌های علمی بوده و مرشدان صوفی

پیش از آن که خانقاه‌نشین و خرقة‌دار شوند علوم متداول را در حوزه‌های دینی و در مسلک طلاب فرامی‌گرفتند.

۴- در حوزه‌های علمی دوره قاجار کمتر کتابهای فقهی به زبان فارسی نگاشته می‌شد گرچه نگارش به این زبان عموماً در این دوره فزونی یافته و نثری روان‌تر از دوره صفویه داشت.

البته کتابهای معمولی نه‌چندان عمیق به زبان فارسی نگاشته شده و هم‌اکنون در دسترس و مورد استفاده است اما نمی‌توان آنها را محصول حوزه‌های علمی دانست بلکه با توسعه خواندن و نوشتن کسانی که اصطلاحاً جز عالمان دین محسوب نمی‌شدند چنین کتبی را تألیف کرده‌اند.

۵- عمده فعالیت‌های علمی دینی در تهران و قم و کاشان و اصفهان متمرکز بود و عالمانی چون ملا احمد نراقی و میرزای قمی متعلق به دوره قاجارند که در ایران اقامت داشته و اولی در کاشان و دومی در قم حوزه علمیه محدودی را اداره می‌کرده‌اند.

نظرات این عالمان و کتابهایی که از ایشان به یادگار مانده اهمیت آن را داشت که بعدها مورد توجه محققان و پژوهشگران علوم دینی قرار گیرد اما از آنجا که در فاصله زمانی اضمحلال صفویان و روی کار آمدن قاجاریان حوزه علمیه عراق به دور از هرج و مرج حاکم بر ایران و البته بدون حمایت مستقیم حکومت و بلکه به کمک مردم به کار علمی خود پرداخت، مراکز علمی نجف و کربلا جایگاه ویژه‌ای یافتند و از آن پس مرجعیت شیعه تا پایان دوره قاجار و کمی پس از آن مخصوص فقیهان آن دیار شد.

فعالاً بر آن نیستیم که موقعیت حوزه علمی عراق و ویژگیهای آن را بررسی کنیم ولی برای نشان دادن موفقیت حوزه‌های علمی ایران باید متذکر شویم که فقیهان عراق که اتفاقاً اکثر آنان ایرانی بودند و رابطه خود را با ایران هرگز قطع نکردند در دوره قاجار مرجع و ملجأ مردم در امور سیاسی و دینی شدند.

جنگ دوساله ایران و روس با صدور فتاوی فقهای نجف شروع شد و سیدمجاهد هم از عراق به ایران آمد و در جنگ شرکت کرد.

بعدها می‌بینیم که فتاوی مراجع سه گانه نجف موجب به پا خاستن مردم و به ثمر رساندن مشروطیت ایران گشت و از سویی دانشمندان بزرگی چون شیخ انصاری و صاحب جواهر و صاحب کفایه که همه تباری ایرانی داشتند در حوزه علمیه نجف صاحب آوازه شدند.

اما در مقابل حوزه‌های علمی ایران و عالمان دینی ساکن در ایران گرچه کم و بیش مرجعیتی محلی برای مردم در امور دینی و سیاسی داشتند اما این مرجعیت نسبت به عراق بخصوص نجف در درجه دوم و سوم قرار داشت.

در واپسین روزگار قاجار و آغاز حکومت پهلوی هم باز علمای نجف چون مرحوم نائینی و مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی در حوادث تأثیر گذار بودند که از موضوع این بحث خارج است.

### مقایسه حوزه‌های علمی شیعه

در پایان بحث جا دارد مقایسه‌ای میان حوزه‌های علمی شیعه صورت گیرد تا خصوصیات حوزه‌های علمی ایران روشن تر گردد.

به طور کل و با توجه به حوادث تاریخی و تجمع شیعیان در مراکز مختلف حوزه‌های علمی شیعه به سه دسته تقسیم می‌شود:

حوزه علمیه عراق

حوزه علمیه جبل عامل

حوزه علمیه ایران

عامل عمده در این تقسیم‌بندی وجود علماء و تمرکز آنان در این سه منطقه است و هم اکنون هم این سه حوزه با تفاوت‌هایی که بین آنان است به کار خود ادامه می‌دهند.

### خصوصیات حوزه علمیه عراق

با حمله ترکان سلجوقی به بغداد و افول قدرت آل بویه شیخ طوسی که پس از سیدمرتضی زعیم شیعه بود به نجف مهاجرت کرد و این شهر را محل سکونت و تدریس خود قرار داد. شیخ طوسی در سال ۴۴۹ هجری قمری به نجف آمد و به محض ورود حوزه درس دایر کرده و به تألیف و تصنیف پرداخت و طالبان علم اعم از کسانی که در بغداد بوده و بر اثر ناامنی و شدت عمل علیه شیعیان نتوانستند در آنجا بمانند و یا علاقه مندانی که در دیگر بلاد اسلامی سکونت داشتند، به نجف رو آوردند و بدین ترتیب حوزه های علمی دین که در رأس آن یک فقیه شیعی، آن هم در کنار قبر حضرت علی ابن ابیطالب (ع) امام اول شیعیان، قرار داشت شروع به کار کرد.

با این حساب حوزه علمیه نجف قدیمی ترین حوزه علمی دینی شیعه در جهان اسلام است و تا این تاریخ نزدیک به هزار سال است که کار خود را با شدت و ضعف که بر اثر پیشامدهای مختلف بدان عارض شده ادامه می دهد. شیخ طوسی موفق شد حوزه درسی فقه، حدیث و اصول فقه را دایر کند و شاگردانی اعم از شیعه و سنی گرد خود جمع کند و تأثیر مهمی در جامعه آن روز اسلامی بگذارد.

حوزه علمیه نجف با همت مؤسس خود سه کار بزرگ را همزمان پایه گذاری کرد و از این لحاظ می توان گفت برنامه ریزی محکم و استوار برای طالبان علم نموده که بعدها در طول ده قرن نه تنها این برنامه تغییر نکرد بلکه بر لزوم و توسعه آن تأکید شد.

آن سه کار بزرگ عبارت بود از:

۱- تنظیم فقه به روال تازی.

۲- نگارش دو کتاب حدیث که جزو اصول چهارگانه شیعه در روایت محسوب

می شود.

۳- توجه به تفسیر جامع و کامل قرآن کریم.

از پدیده‌های قابل توجه و قابل ذکر، ظهور و تقویت اخباریان است که در نجف و بخصوص کربلا در دوره‌های مقارن سلطنت قاجار به اوج خود رسید و سرانجام با ظهور وحید بهبهانی و برخورد شدیدی که با اخباریان کرد روش اصولی احیاء شد و به همین جهت به وحید بهبهانی «مجددالمذهب» گفته‌اند. از این پس فقهای بزرگی چون بحر العلوم، شیخ انصاری، صاحب جواهر در نجف زعامت شیعه را در افتاء و تدریس به عهده می‌گیرند و مرجعیت فقهی شیعه رفته‌رفته تمرکز می‌یابد و با اقداماتی که مرحوم بحر العلوم شروع می‌کند اساس تازه‌ای در تمرکز مرجعیت که تا حدی مشابه تشکیلات حکومتی است به وجود می‌آید.

### حوزه علمیه جبل عامل

بعد از حوزه علمیه عراق، حوزه علمی جبل عامل که منطقه کوهستانی و شیعه‌نشین در لبنان است اهمیت خاص خود را دارد که پیش از این به شرح حال بعضی از علمای برخاسته از این خطه اشاره کردیم. این که چگونه مذهب شیعه به این دیار راه یافت، و چرا دانش پژوهان بزرگی از آنجا برخاستند تحقیق ویژه همراه با حوصله‌ای را می‌طلبد که جای آن در تاریخ تشیع خالی است.

حوزه علمی دینی جبل عامل برخلاف حوزه‌های علمی عراق و ایران که از حمایت سیاسی حکومتها و پشتوانه مادی شیعیان متمکن برخوردار بودند نه حامی سیاسی داشت و نه قدرت مالی و برعکس طلاب و مدرسین آنجا در فشار حکومتهای سنی مذهب و در فقر و تنگدستی روزگار می‌گذراندند. وجود دو فقیه شهید میان علمای شیعه که هر دو از این مرز و بومند دلیل روشنی بر تحت فشار بودن شیعیان جبل عامل است.

با وجود چنین فشارها و فقر و تنگدستی عالمان صاحبنامی که در فقه پرآوازه بوده و نظراتشان مرجع مسائل فقهی است در جهان تشیع از این منطقه سخت

درخشیده‌اند و کتابهای پرارجی بخصوص در فقه به مجموعه کتب شیعه افزوده‌اند. حوزه علمیه جبل عامل حوزه‌ای خودجوش و متکی بر ایمان و باور فرد فرد افراد و از لحاظ مالی اگر بتوان برای آن اصلاً وضع مالی تصور کرد متکی به خود عالمان و اداره کنندگان آن بوده است، نه حکومتی وجود داشت که مخارج حوزه را تأمین کند و نه مکان مذهبی مورد توجهی در منطقه یافت می‌شد تا شیعیان به قصد زیارت آنجا در رفت و آمد باشند، ضمناً از حال طلاب و علما جویا شوند و وجوه شرعی پرداخت کنند - همانند نجف و سامره و قم و مشهد - و نه مردم بومی تمکن مالی داشتند که هزینه حوزه‌های علمی دینی خود را پرداخت نمایند.

حوزه‌های درسی بیشتر در خانه علما تشکیل می‌شد و عالمانی که مجبور بودند در مزارع و باغات کار کنند یا همراه مکاریان و شترداران به تجارت بپردازند، مختصر درآمدی کسب کرده و امور دینی مردم و جلسات درسی را به طور رایگان اداره می‌کردند.

شاید علت آن که پس از تشکیل حکومت صفویه، بیشتر علمای جبل عامل به ایران مهاجرت کرده و عالمان عراق بدین امر تن ندادند، وجود همین تنگدستی و فشار حکومت عثمانی در منطقه باشد.

تاریخ نشان نمی‌دهد که از دیگر سرزمینهای شیعه‌نشین افرادی به طور منظم برای کسب علوم دینی به جبل عامل مهاجرت کرده باشند چه اگر چنین مهاجرتی می‌بود وضع سیاسی و اقتصادی آن منطقه تغییر می‌کرد، اما متقابلاً علما و فقهای بسیاری را می‌بینیم که از آن منطقه به عراق عرب و ایران و حتی حجاز و ترکیه مهاجرت کرده و به کار تعلیم و تربیت پرداخته‌اند و بدون شک عامل این مهاجرتها به طور عمده وضع نابسامان اقتصادی بوده است.

### حوزه‌های علمی ایران

در مورد این حوزه‌ها بیش از این به تفصیل سخن گفتیم و برای به نتیجه رسیدن مقایسه متذکر می‌شویم که: به لحاظ سیر تاریخی می‌توان «حوزه علمی ایران» را



به سه مرحله تقسیم کرد که هر مرحله ویژگی خود را دارد:

مرحله نخست از آغاز قرن دهم تا حمله افغان به ایران که این دوره مصادف است با آغاز سلطنت صفویه تا انقراض آن. در این مرحله بیشتر علما و طلاب با خاطر آسوده در مدارس از بهره موقوفات و پس از خروج از مدارس در مناصب و مقامات دولتی از کمک‌های مالی متعارف بهره می‌بردند و شاید بتوان از لحاظ مالی این دوره را دوره طلایی زندگی روحانیون دانست و به همین دلیل است که مرحوم امین جبل عاملی در کتاب اعیان الشیعه میان زندگی علمای ایران و جبل عامل مقایسه کرده و به وضع مالی نابسامان علمای جبل عامل تأسف می‌خورد: «روزگارانی که بهایی و پدرش و دیگر علما در هرات و اصفهان شیخ الاسلام بودند، شهید ثانی که در علم و مرتبت از آنان برتر بود در «جبع» و «جبل عامل» - جایی که به علما بی‌اعتنایی می‌شود - به باغبانی بوستان مشغول بوده و شب هنگام با دراز گوش خود هیزم برای خانواده خود می‌برد و با دست خویش در «جبع» مسجد می‌ساخت و برای تحصیل معاش - طبق نقل ابن العودی - به بازرگانی و کارهای دیگر دست می‌زد و همراه شترداران به جاهای دور مانند اسلامبول و شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد و ساربانان همان رفتاری که با دیگران داشتند با او هم داشتند و شاید هم با او بدتر عمل می‌کردند. در همان وقت که محقق کرکی به عنوان شیخ الاسلام در اصفهان نافذالامر بود و تمام امور سلطنت به وی واگذار شده و با موكب شاهانه حرکت می‌کرد، همنام او «محقق میسی» شبها برای شاگردان خود با دراز گوشش در میس هیزم حمل می‌کرد و یک زندگی فقیرانه همراه با قناعت داشت و مقام او نزد مردم جبل عامل از بعضی از کسانی که اندکی فقه می‌دانند پایین تر می‌بود»<sup>(۱۹)</sup>.

شرح فوق به خوبی وضع روحانیان را در این مرحله از تاریخ حوزه‌های علمیه ایران می‌رساند. مرحله دوم از حمله افغانها و انقراض دولت صفویه شروع و تا انقراض دولت قاجار ادامه می‌یابد. در این دوره برخلاف دوره قبل حوزه‌های علمی

از نابسامانی و بی‌رونتی رنج می‌برد. چه حمله افغانها و قتل و غارت و هرج و مرجی که به وجود آورده بود زندگی راحت را از مردم گرفت و حکومت مرکزی را متلاشی ساخت و چون این فاجعه بر اثر بی‌کفایتی دولت صفوی به مردم روآورده بود و آن دولت هم آمیختگی خاصی با روحانیان داشت کسانی پیدا شدند و همین امر یکی از علل بی‌توجهی به حوزه‌های علمی شد. تا آن که نادر به پا خاست و پس از آن که توانست قدرت را قبضه کند بر روحانیان سخت گرفت و موقوفات را که عمده منبع تأمین‌کننده اعتبارات مالی مدارس و شئون دینی بود مصادره کرد.

گرچه سلاطین قاجار سیاست شاهان صفوی را در تقویت دینی و حوزه‌های علمی و دینی پیش گرفتند ولی هرگز وضع آن دوره بازنگشت، و مدارس و مساجد آن اهمیت پیشین را در ایران پیدا نکردند، اگرچه میزان نفوذ روحانیان تا حد زیادی به زمان صفویه نزدیک شد.

مرحله سوم با انقراض دولت قاجاریه شروع می‌شود و هم اکنون ادامه دارد. این مرحله با مهاجرت مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی از اراک به قم آغاز شد و حوزه علمیه دینی قم تحت فشار حکومت که هیچ اعتقادی به نقش مذهب نداشت، اعلام وجود کرد.

## منابع

- ۱- فجر الاسلام، احمد امین، ص ۱۵۳.
- ۲- منهاج السنه، ابن تمیمه، ص ۱۵.
- ۳- (تاریخ) آل بویه، علی اصغر فقیهی، صص ۱۴۲-۱۴۱.
- ۴- همان، ص ۳۰۶.
- ۵- «... رکن الدوله وی را با تعظیم و احترام وارد شهر کرد و چون شیخ وارد مجلس او شد وی را پهلوی خود نشانید...»، آل بویه، ص ۲۷۸.
- ۶- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب «فقها و حکومت»، صص ۱۴۷-۱۵۰، انتشارات روزنه.
- ۷- تاریخ مغول، اقبال آشتیانی، صص ۳۱۵-۳۱۶.
- ۸- اعیان الشیعه، امین جبل عاملی، ج ۵، ص ۴۰۰.
- ۹- تاریخ عالم آرای صفوی، صص ۶۴-۶۵.
- ۱۰- تاریخ روضه الصفا.
- ۱۱- آل بویه، صص ۴۶۶-۴۶۷.
- ۱۲- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۳، ص ۴۸۱.
- ۱۳- همان، ج ۳، ص ۴۸۴.
- ۱۴- مروری بر تاریخ فقه و فقها، نگارنده، صص ۱۹۱-۱۹۲.
- ۱۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۴.
- ۱۶- صاحب جواهر الکلام می فرماید: «سیدمرتضی و ابن ادریس مخالفان (سنیان) را کافر و نجس می دانند.»، جواهر الکلام، چاپ اسلامیة، ج ۳۰، ص ۹۳.
- ۱۷- تاریخ اجتماعی ایرا، مرتضی راوندی، ج ۲، ص ۴۴۱.
- ۱۸- همان، ص ۴۴۲.
- ۱۹- اعیان الشیعه، امین جبل عاملی، ج ۹، ص ۲۳۹.